



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶  
تقرير مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مبحث-الفاظ) ▶ پنجم: مفهوم استثناء

## پنجم: مفهوم استثناء

### مفهوم استثناء

استثناء یعنی اخراج، اقتطاع، قطع و جدا کردن شیئی از شیئی. برای تحریر محل نزاع دو نکته بیان میکنیم:

#### نکته اول: اقسام إلیا

در کتب ادبی گفته میشود إلیا بر دو قسم است، وصفیه به معنای غیر. لو کان فیهما آلهة إلیا الله لفسدتا. لو کان معنا رجلٌ إلیا زیدٌ لغلبنا. لک  
عندی عشرةٌ دراهم إلیا درهمٌ. در بحث مفهوم استثناء اگر از إلیا استثنائیه بحث میکنیم إلیا وصفیه به معنای غیر از محل بحث خارج است زیرا  
در حقیقت یک وصف است برای موضوع یا متعلق. اگر از مفهومش بخواهد بحث شود داخل در مفهوم وصف است.

#### نکته دوم: اقسام استثناء

استثناء بر دو قسم است:

1- استثناء از سلب و نفی است. لایجوز تصدیق المخبر إلیا الثقة. مستثنی منه حکم سلبی است. از آن اقتطاع و استثناء میکنیم.

2- استثناء از ایجاب است. مستثنی منه ایجاب است. اکرم الفقراء إلیا فساقهم.

در هر دو قسم بحث است که آیا استثناء سواء از ایجاب یا سلب مفهوم دارد یا خیر؟ یعنی آیا سنخ حکم از مستثنی نفی می شود حکم قبلی،  
لایجوز تصدیق مخبر إلیا ثقة، فإنه یجوز تصدیقه، اکرم الفقراء إلیا فساقهم. آیا این جمله مفهوم دارد؟ یعنی استفاده میکنیم فلا یجب اکرام  
فساق الفقراء. این جمله دو مدلول دارد که لایجب اکرام فساق الفقراء یا نه نسبت به اکرام فساق از فقراء این دلیل ساکت است میگوید  
به فساق از فقراء کاری ندارم و اثبات یا نفیش به دلیل دیگر است.

این دو قسم از استثناء را به جہتی جداگانه باید بحث کرد زیرا در روش استدلال متفاوت است و حتی قائل به تفصیل بین این دو قسم هم  
داریم مانند شهید صدر.

اما قسم اول که استثناء از سلب و نفی است. نسبت به این قسم لا اشکال در ثبوت مفهوم برای این جمله به این معنا که ظهور إلیا در اخراج  
مستثنی است از حکم مستثنی منه در نتیجه نفی در نفی می شود اثبات و ثابت میکند حکم مستثنی منه از مستثنی منتفی است و نفی در  
نفی اثبات غیر از انتفاء حکم گذشته برای مستثنی است. میگوید خراسانی ها نیامدند جز زید یعنی زید آمد. دلالت استثناء در موارد سلب  
بر مفهوم گفته شده است احتیاج به دلیل ندارد و قضایا قیاساتها معها. لکن بعض اصولیان مانند صاحب فصول به دلیلی استدلال  
کرده اند.

صاحب فصول فرموده اند استثناء از نفی مفهوم دارد و الدلیل علیه کلمة التوحید است لا إله إلیا الله، ملاک برای اینکه شخصی قائل به  
وحدانیت است را اسلام کلمه توحید قرار داده. این جمله در صورتی علامت توحید است که استثناء مفهوم داشته باشد و إلیا علامت توحید  
نیست. اگر این جمله مفهوم نداشته باشد یعنی الهی نیست إلیا الله یعنی نسبت به الله ساکت هستیم ممکن است الله باشد اما نسبت به

الله ساکتیم اگر مفهوم نباشد باید به دلیل دیگر ثابت کرد. لذا میفرمایند اگر مفهوم در این جمله نباشد اثبات نمیشود وجود الله این مفهوم است که ثابت می‌کند لا إله الا الله. هیچ معبودی نیست مگر خدا یعنی الله که هست. نفی حکم سابق است که نفی در نفی میشود اثبات. پس از اینکه اقرار به وجود خدا با کلمه توحید است معلوم میشود استثناء از نفی مفهوم دارد.

در مقابل به جناب ابی حنیفه نسبت داده شده که قائل است استثناء از نفی مفهوم ندارد و اثبات نیست و گفته شاهدش این است که نبی مکرم اسلام فرموده لا صلاة إلا بطهور، اگر استثناء از نفی اثبات باشد و مفهوم داشته باشد معنای جمله این است که هویت صلاة نیست مگر به طهور که مفهومش میشود اینکه اگر طهور باشد هویت صلاة هست. این هم صحیح نیست که اگر طهور باشد صلاة هست. آیا اگر کسی وضو گرفت صدق صلاة میکند. پس معلوم میشود این جمله مفهوم ندارد. و ساکت است نسبت به صدق صلاة.

در جواب او گفته اند این گونه جملات در حقیقت استثناء نیست بلکه ارشاد به شرطیت است. لاصلاة إلا بطهور یعنی نماز جامع و کامل بدون طهور نمیشود. به حیثی که اگر طهور نباشد صلاتی نیست. در مقام بیان صرف شرطیت است. لذا اینجا از این گونه استثنائات توقع مفهوم نداریم.

اما قسم دوم که آیا استثناء از ایجاب مفهوم دارد یا نه؟ اکرم الفقراء الا فساقهم. آیا این دلیل دو مدلول دارد که یجب اکرام الفقراء و لایجب اکرام الفساق که جمله دوم میشود مدلول مفهومی که لاتکرم فساق الفقراء یا نه این جمله یک مدلول بیشتر ندارد که واجب است اکرام فقراء غیر فاسق. نسبت به فقراء فاسق چگونه است؟ این جمله ساکت است ممکن است به یک ملاک دیگر مولا فساق فقراء را به ملاک سیادت واجب الإکرام بداند. مشهور اصولیان در قسم دوم هم قائل به مفهوم اند. بعض محققین از اصولیان در این قسم دوم مناقشه کرده‌اند. حداقل مانند شبید صدر در بعض کلماتشان حلقه ثالثه با مباحث درس خارج مقارنه شود تاریخی هم بررسی شود که ظاهراً حلقه ثالثه بعد از مباحث خارج است. در بحث قائل به مفهوم اند و در حلقه ثالثه قائلند مفهوم ندارد. ایشان در یک بحث میفرمایند استثناء از نفی بدون شبهه مفهوم دارد که قسم اول بود و استثناء از نفی اثبات است. لکن در استثناء از ایجاب ملاک داشتن مفهوم ثابت نیست لذا نمیتوانیم ادعا کنیم استثناء از ایجاب دارای مفهوم است. در بعض دیگر از کلماتشان تصریح دارند استثناء سواء من النفی أو من الإیجاب مفهوم دارد.

ممکن است نسبت به قسم دوم ادله بعض اعلام را اشاره کنیم و بعد نظریه خودمان را بیان کنیم.

[1]. جلسه 11، مسلسل 473، دوشنبه، 95.07.05.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

اشاره کردیم استثناء گاهی وصف است برای موضوع یا متعلق و استثناء ربطی به حکم و نسبت حکمیه ندارد که از این استثناء چه به عنوان إلی یا به عنوان غیر تعبیر میکنند به وصفیه، مانند أکرم العالم غیر الفاسق که غیر الفاسق اقتطاع و اخراج است و با یک مفهوم اسمی وصف برای عالم است یا مانند لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا یعنی غیر الله. اگر استثناء قید و وصف برای یک موضوعی باشد می‌شود مانند سایر قیود موضوع و داخل در مفهوم وصف که قبلاً بررسی شد.

اما اگر استثناء به لحاظ حکم و نسبت حکمیه باشد اکرم العلماء إلا الفساق منهم که فساق إخراج حکمی است از تحت العلماء. در این استثناء بحث است که مفهوم دارد یا خیر؟

به عبارت دیگر همان بحثی که در مفهوم غایت مطرح بود اینجا هم مطرح است که آیا استثناء اخراج است از شخص الحکم یا سنخ الحکم، یعنی نقیض سنخ الحکم که برای مستثنی منه ثابت است را برای مستثنی اثبات کن تا بشود مفهوم. در مبحث استثناء چنانکه سابق هم اشاره شد به جهت تفاوت در شیوه استدلال استثناء را به دو قسم تقسیم می‌کنیم:

### قسم اول: استثناء از سلب و نفی مفهوم دارد.

مانند لایجب إکرام العلماء إلا الفقهاء منهم. بدون شک اگر استثناء از سلب و نفی باشد حتماً دلالت بر مفهوم دارد و مفادش این است که سنخ نقیض حکم مستثنی منه برای مستثنی ثابت است. یعنی گویا این دلیل حاوی دو حکم است: لایجب إکرام العلماء و یجب إکرام الفقهاء من العلماء. دلیل بر این مطلب این است که اگر استثناء از سلب و نفی باشد ملاکی را که در باب مفهوم ذکر کرده‌ایم اینجا کاملاً قابل تطبیق

است. ملاک در باب مفهوم این بود که در منطوق اثبات کنیم سنخ الحکم را، آنگاه مفهوم هم می‌شود إنتفاء سنخ الحکم و قابل اثبات است. اگر استثناء از سلب و نفی باشد سنخ الحکم در منطوق استفاده می‌شود به دلالت عقلیه مستند به دلالت وضعیه. در مفهوم شرط و غایت سنخ الحکم را استفاده می‌کردیم به اطلاق و مقدمات حکمت اما در مفهوم استثناء از سلب مسأله بالاتر است، به دلالت عقلیه مستند به دلالت وضعیه استفاده می‌کنیم سنخ الحکم را. توضیح مطلب این است که در مستثنی منه وقتی جمله سالبه است سلب الطبیعة به إنتفاء جمیع الأفراد است، به إنتفاء جمیع حصص است، وقتی گفته می‌شود لایجب اکرام العلماء به دلالت وضعیه دلالت می‌کند که همه حصص و افراد وجوب اکرام از علما سلب شده است. وقتی در مستثنی منه سنخ الحکم و سلب طبیعت و سلب جمیع افراد اکرام مورد ملاحظه بود مستثنی نفی در نفی است که می‌شود اثبات، یعنی همان سنخ الحکم که در مستثنی منه نفی شده بود همان سنخ الحکم برای مستثنی اثبات می‌شود. در حقیقت مستثنی اثبات همان حکمی است که در مستثنی منه نفی شده، اگر آن سنخ باشد اثبات حکم هم در مستثنی سنخ الحکم است و اگر شخص باشد هم همینطور. و اگر مستثنی منه جمله سالبه باشد سلب طبیعت به سلب جمیع افراد است پس مقصود در مستثنی منه سلب همه حصص اکرام است از علما و نفی در نفی اثبات است و مستثنی میشود اثبات سنخ الحکم برای مستثنی منه که این همان مفهوم است. لذا گفتیم اگر استثناء از سلب و نفی باشد لامحاله استثناء دال بر اثبات سنخ الحکم است آن هم به دلالت عقلیه مستند به وضع لذا مفهوم دارد.

بله در مواردی استثناء از نفی است لکن قرینه داریم که با استثناء نمی‌خواهند عموم سلب را اثبات کنند، استثناء برای بیان شرطیت مستثنی برای مستثنی منه است، اگر چنین قرینه ای بود استثناء از سلب معنا ندارد. چند مثال را اصولیان مانند محقق خوئی مطرح می‌کنند:

مثال اول: لا صلاة إلا بطهور، جناب ابوحنیفه میگفت اگر مفهوم داشته باشد طهور همه صلاة است و اثبات سنخ الحکم است برای طهور پس مفهوم ندارد. پاسخ این است که اینجا جمله استثناء از سلب مقصود استثناء از عموم السلب نیست بلکه به عبارت علمی استثناء از سلب العموم است و نفی عموم اثبات به نحو موجهه جزئیه است و به عبارت روان تر مولا در مقام بیان عموم السلب نیست بلکه در مقام بیان شرطیت است و میخواهد بگوید در ماهیت صلاة طهور شرط است، وقتی با کلیشه استثناء در مقام بیان شرطیت است دیگر مفهوم ندارد.

مثال دوم: لا أكل الطعام إلا مع الملح، این جمله اثبات سنخ الحکم برای مستثنی نیست که هر غذای نمکی را من میخورم بلکه میخواهد بگوید غذایی را که میخورد باید نمک داشته باشد و بیان شرطیت است و مفهومی نیست.

مثال سوم: لا أقرأ كتاباً إلا كتاب الفقه، مفهوم ندارد اگر مفهوم داشت یعنی همه کتابهای فقهی را میخوانم، خیر میگوید من ذوقم چنین است که فقط کتاب فقهی میخوانم نه اینکه همه کتابهای فقهی را میخوانم.

نتیجه اینکه در قسم اول اثبات کردیم علی القاعده اگر استثناء از سلب و نفی باشد استثناء مفهوم دارد و دال بر اثبات سنخ الحکم است برای مستثنی مگر در جایی که قرینه داشته باشیم جمله استثناء از عموم السلب نیست و برای بیان شرطیت است.[2]

## قسم دوم: استثناء از ایجاب

مانند أكرم العلماء إلا الفساق منهم. آیا این جمله مفهوم دارد یا خیر اگر مفهوم داشته باشد یعنی هیچ حصه‌ای از حصص اکرام برای عالم فاسق ثابت نیست عالم فاسق سنخ حکم اکرام از او منتفی است. اگر بخواهیم در این قسم مفهوم را اثبات کنیم لامحاله باید در منطوق اثبات کنیم سنخ الحکم را تا بعد بگوییم مفهوم نفی سنخ الحکم است از مستثنی تا بشود مفهوم. اینجا برای اثبات اینکه در مستثنی منه مقصود سنخ الحکم است مقداری چالش وجود دارد لذا قبال هم گفتیم میبینیم فردی مانند شهید صدر در دروس خارج شان در این قسم برای استثناء مفهوم قائل می‌شوند و لکن در حلقه سوم که علی ما ذکره یکی از اعظام تلامذه ایشان آخرین انظار ایشان است [3] قائل میشوند استثناء از جمله موجهه مفهوم ندارد.

شاید آن تحلیل و نگاهی که سبب شده بعض محققان بگویند این جمله مفهوم ندارد این است که گفته اند ما وقتی این جمله را تحلیل می‌کنیم استثناء در این جمله قید موضوع است و در این صورت می‌شود یک وصف و ما در جای خودش ثابت کردیم وصف مفهوم ندارد. به این بیان که گویا می‌گویند أكرم العلماء إلا الفساق منهم برگشتش به این است که مولا گفته است یجب إكرام العلماء المستثنی منهما الفساق، المخرج عنهم الفساق، لذا دو نکته دارند: 1. اینجا در مستثنی منه سلب الحکم نیست که بگویید سلب الطبیعة بسلب جمیع الأفراد است پس مقصود سنخ حکم است. پس اولاً یجب اکرام العلماء مقصود سنخ الحکم نیست شاید شخص الحکم باشد. 2. یجب إكرام العلماء

المستثنى منهم الفساق، علمائی که از آنها فساق استثناء شده‌اند اکرامشان واجب است، این المستثنى منهم الفساق صفت برای علماء است، مگر شما قائل به مفهوم وصفید، اثبات شیء که نفی ما عدا نمیکنند، و دلالت نمیکند وجوب اکرام برای طوائف دیگر ثابت نیست. لذا جمعی از محققان ادعا میکنند که استثناء اگر از ایجاب باشد دال بر مفهوم و انتفاء سنخ الحكم نمیباشد، نسبت به مستثنی و اثبات سنخ الحكم برای آن جمله ساکت است و مولا بیانی ندارد.

### عرض می‌کنیم:

این بیان که چه بسا دلیل کلام شهید صدر هم همین باشد تمام نیست و به نظر ما حق این است که جمله استثنائیه از ایجاب هم دال بر مفهوم و انتفاء سنخ الحكم است برای مستثنی.

[1]. جلسه 12، مسلسل 474، دوشنبه، 95.07.26. بعد از تعطیلات دهه اول محرم 1438.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در استثناء از ایجاب تصور اینکه متکلم با این استثناء در مدد اخراج مستثنی است از موضوع که یک مفهوم اسمی است و استثناء به لحاظ حکم نیست در نتیجه این قید جزء الموضوع است و هر موضوعی اگر منتفی شد شخص الحكم منتفی میشود غلط است زیرا اگر مستثنی قید برای موضوع باشد معنایش این است که متکلم در این جمله می‌خواهد اعلام کند که إن الفساق ليسوا من العلماء یعنی ادعاء و مجازا با این جمله می‌خواهد فساق را از علماء اخراج کند و ربطی به حکم و نسبت حکمیة ندارد. جمله حاوی استثناء هیچ ظهور عرفی ندارد در اخراج بعض الموضوع مجازا و ادعاء لذا أكرم العلماء إلا الفساق مفادش این نیست که إن الفساق ليسوا من العلماء و يجب إكرام العلماء. عرف اینجا معنای مجازی و اخراج موضوعی نمی‌فهمد بلکه عرف در باب استثناء به روشنی تحلیلش این است که اخراج مستثنی از مستثنی منه به لحاظ حکم است. گویا مراد جدی متکلم این است که يجب إكرام العلماء و هذا الإكرام خرج منه الفساق. وقتی تحلیل جمله استثنائیه ایجابیه به این شکل باشد أصالة الإطلاق در حکم مستثنی منه جاری است و مفاد جمله این است که همان اکرام و سنخ آن که برای علماء ثابت بوده است این سنخ الحكم برای فساق از آنها ثابت نیست و هذا معنی المفهوم.

نتیجه: دو قسم استثناء داریم: 1- استثناء از سلب و نفی که به حکم دلالت عقلیه مبتنی بر دلالت وضعیه مفهوم دارد، 2- استثناء از ایجاب که اخراج مستثنی است به لحاظ حکم و نسبت حکمیة و بر اساس ترکیب کلام باید گفت مقصود از مستثنی منه سنخ حکم است لذا استثناء در حقیقت اخراج سنخ حکم است نسبت به مستثنی و هذا معنی المفهوم.

البته قبول داریم دلالت قسم دوم بر مفهوم أضعف از قسم اول است زیرا در قسم اول دلالت برمی‌گشت به دلالت وضعیه هر چند مع الواسطه و در قسم دوم دلالت بر اساس اطلاق و مقدمات حکمت است.

نکته: مرحوم شهید صدر نکته ای را در کتاب مباحث دلیل لفظی ج 3، ص 214 در پایان مفهوم استثناء اشاره می‌کنند که بیان آن مفید است. می‌فرمایند در کیفیت مفهوم در باب استثناء باید یک نکته دقت شود که در ضمن مثال بیان می‌کنند، دلیل می‌گوید أكرم العلماء إلا الفساق منهم ما می‌گوییم استثناء از ایجاب مفهوم دارد و چنین است که الفساق من العلماء یا العلماء الفساق لایجب إكرامهم بأی حصة من حصص وجوب الإكرام. گویا این دلیل مدلول التزامی اش این است که عنوان عالم فاسق وجوب اکرام ندارد.

حال اگر دلیل دوم وارد شد به این شکل که إذا زارك العالم الفاسق فأكرمه، طبعاً تعارض و تنافی است بین آن مفهوم و این منطوق، می‌گوید یک بار گفتی عالم فاسق به هیچ عنوان اکرام ندارد اما دوباره می‌گویی اگر عالم فاسق به زیارتت آمد اکرامش کن. احکام تعارض و مرجحات آن جاری است.

اما اگر دلیل دوم گفت اکرم الفقير الفاسق و زید هم عالم فاسق است هم فقیر فاسق اینجا بین دو دلیل تعارض نیست بلکه اجتماع امر و نهی است به تعبیر ما. زیرا مفهوم حکم را بر عنوان خاص عالم فاسق مترتب کرده است که وجوب اکرام ندارد این منافاتی ندارد با اینکه فقیر فاسق وجوب اکرام داشته باشد. پس در مقام جعل تعارضی ندارند بلکه ممکن است در مقام امتثال تزامم شود.

